

زمان تاریخی در ادب بیست و یکم کتاب

ب. نیکیتین

ترجمه احمد سعیدی (گیلانی)

آقای ا. برتلس خلاصه‌های دیگر زمانهای یادشده را به دست می‌دهد؛ و ابتدا، خلاصه دامگستران صنعتی‌زاده را؛

طرح کلی زمان مربوط است به آخرین سالهای سلطنت ساسانیان و انقراض این سلسله، فتح اعراب و مرگ یزدگرد، آخرین شاهنشاه ساسانی، بر این زمینه، داستانی زمانتیک و نسبتاً خام و بدوی پرورده می‌شود که معنای مستقلی ندارد و نقش خوانی را ایفا می‌کند که در متن اثر درج شده باشد. نویسنده می‌کوشد تا علل سقوط شاهنشاهی ساسانی را نشان دهد و، در تفسیر او، این علل به مرتبه صفات شخصی یزدگرد تنزل می‌یابند که جبری است جبون و برای نجات تاج و تخت خود آماده هرگونه ددمنشی و، علاوه بر آن، فقدان مردان شریف و فداکار و صدیق در دربار، و دسیسه‌های انجمن غیرعلنی مزدکیان که، برای گرفتن انتقام قتل مؤسس این جماعت، مزدک، به کشور خیانت کرد. پیشوای مزدکیان در مقابل یزدگرد جبار قرار داده شده است، ماهوی، درودگر کارگاه مزدک [کذا]، کین خواه خستگی‌ناپذیر، آن جبار را سایه به سایه دنبال می‌کند و سرانجام به ضرب خنجر در آسیایی متروک او را از پا درمی‌آورد.

چهره ماهوی بس آشکارا تحت تأثیر کنت دو مونت کریستو ی مشهور آفریده شده است در حالی که، علاوه بر این تصویر شخصیت اصلی داستان، زمان الکساندر دوم در یک سلسله جزئیات نیز مایه‌ها و موادی در دسترس نویسنده دامگستران گذاشته است. نویسنده به موبدان زردشتی توجه خاص دارد و آنان را به رنگهایی هر چه تیره و تارتر تصویر می‌کند و، از جمله، ویژگیهایی به آنان نسبت می‌دهد که در روحانی‌نمایان عصر او وجود دارند.

در نظر آقای برتلس مهم‌ترین خصوصیت این زمان آن است که، بر حسب تصویر او، سلطنت جبارانه که در اثر سلطه موبدان متزلزل گشت، زیر ضربات دو نیرو فروپاشید: دشمن خارجی، اعراب، و دشمن داخلی، جامعه انقلابی مزدکیان، که به انتقام استقلال ملی ایران را محو و نابود ساختند.

در اینجا، ترس بورژوازی ایران از حرکت انقلابی که می‌تواند همه چیز را از صفحه خاک برود آشکارا بازتاب می‌یابد. از اینجا گرایش به ترساندن خواننده از آنکه فعالیت نیروهای انقلابی

پیچیدگی زمان دوم، که ما را به سسیده‌دم تاریخ ایران یعنی دوران پادشاهی سیاگزارس رهنمون می‌شود، کمتر است. وانگهی نطفه این زمان با راه و روشهای دیگری بسته شده است. ابتدا، در آن گفته می‌شود که هوو خستره چگونه با آشوربانیپال برای رهایی سرزمین ماد از قیمومت آشور به جنگ برخاست. چگونه، در آغاز، پیروزیهایش با هجوم سکاها و لزوم پیکار با آن قوم تباه شد. وی بعداً، با تغییر سیاست، رؤسای سکاها را به اکباتان دعوت می‌کند با این اندیشه که آنان را تحت تأثیر عظمت پایتخت خود و شکوه و جلال دربارش قرار دهد. لیکن آن چادر نشینان وحشی از اقامت خود برای کار اکتشافی در اردوی دشمن بهره می‌جویند. آنان حتی توطئه‌ای می‌چینند، که یکی از خودشان آن را خنثی می‌کند. و این به سیاگزارس امکان می‌دهد که با کشتن این فرماندهان در یک مجلس ضیافت، به خطر هجوم سکاها پایان بخشد.

پس از این سرآغاز، گزارش اصلی می‌آید که در آن از پیمان اتحاد نبوپولسر و سیاگزارس به ضد آشور گفت‌وگو می‌شود. شاه بابل، در عین حال، از آمیتیس، دختر سیاگزارس، برای پسرش، نبوکدنصر [در متن: نبوخذرازور] خواستگاری می‌کند. نبوکدنصر به همدان می‌آید. لیکن ازدواج به پایان جنگ با نینوا موکول می‌گردد. سیاگزارس گویا از جاه‌طلبی دامادش بیم داشت که از فرزند و ولی عهد او، استیاگس، به مراتب فعال‌تر بود. مع‌الوصف، آن دختر و پسر جوان، با همدستی خدمتکاری پیر، امکان می‌یابند که یک لحظه یکدیگر را ببینند.

شهر بندان نینوا با شرح و بسط تمام وصف شده است. ازدواج پس از سقوط آن شهر صورت می‌گیرد. سرانجام، در فصول آخر، رویدادهای عمده سالهای پادشاهی نبوکدنصر گزارش می‌شود و زمان با مرگ سیاگزارس و وصف عظمت امپراتوری ماد پایان می‌یابد.

در مجموع، گزارش داستان در این اثر با رعایت دقیق ترتیب تاریخی روشمندان پیش می‌رود و از حاشیه‌روی و پیچیدگی که قوه خیال را در خواننده تحت تأثیر قرار دهد اصلاً خبری نیست.

۱۰۴
ادبیات و هنر
کتاب و هنر

اثر، ص ۱۱۶)

ممکن است به نحو استقلال منجر گردد پدید می آید (همان

پس نوبت می رسد به **زُمان شمس و طغرای محمدباقر میرزا:**

طرح کلی این زُمان ما را به قرن هفتم هجری می برد. به دوران حکومت ایلخانان، زمانی که پیش خاتون (۶۶۲ - ۶۸۵) به نام مغولان در پارس حکومت می کرد و آباقخان فرمانروای ایران بود. خسروی از تواریخ ایران استفاده بسیار کرده و در آغاز زُمان خود فهرست همه آثاری را که از آنها بهره جسته به دست داده است. هر یک از این کتابها با حرفی که نشانه اختصاری آن اختیار شده مشخص گردیده و این نشانه در پایان هر یک از نقل قول های به عبارتی که در متن زُمان مندرج است ذکر شده است. این نقل قول ها پرشمارند. نویسنده بارها به توصیف شهرها و شرح جزئیات رویدادهای تاریخی و جز آن دست یازیده است. بدین سان، زمینه تاریخی پرمایه های پدید آمده که، بر اساس آن، طرح کلی این زُمان حجیم در سه جلد به قطع رحلی پرورده می شود. در واقع، هر یک از این سه جلد رمان مستقلی است و تنها اشتراک قهرمانان، از آنها مجموعه ای واحد می سازد.

قهرمان اصلی زُمان جنگاور جوانی است به نام شمس از تبار آل بویه، امیران فارس در زُمان قدیم، که در سالهای آغاز داستان دچار فقر شده و دارایی اش منحصر است به ملک کوچکی در گوشه ای از فارس. وی به تصادف به طغرا، دختر یکی از خانان مغول، برمی خورد. این دو جوان به هم دل می بازند و حوادث بعدی زُمان مبارزه آنان است برای غلبه بر موانعی که بر سر راه پیوندشان علم می شود. و این موانع متعدّدند. از جمله فرمان حکومت، که مغولان را از ازدواج با تاجیکان منع کرده است، و وقایع جنگ و اسارت به دست راهزنان و جز آنها. به این ساحت از زُمان، ساحتی دیگر افزوده شده است؛ که در آن، دلاوریهای شمس در دربار شیراز و مغول، کشف گنجی عظیم، بنای قصری شگفت انگیز با دالانهای زیرزمینی مخفی و همه فرعیات رمانی پرماجرا، به وصف در آمده است.

نویسنده، با استفاده از همه وسایل، می کوشد تا شمس را مظهر آرمانی شرافت و نجابت و نمونه ای ناب از طایفه شهسواران معرفی کند. لیکن احساسی که در خواننده پدید می آید اندکی متفاوت است. به رغم همه تلاشهای ضمانت بخش نویسنده، شمس در نظرها فردی نسبتاً مشکوک جلوه گر می شود که می داند چگونه اعتماد بزرگان را جلب کند و هر وقت لازم افتد

از بهره گیری از مرموزترین راه و روشها برای نیل به مقاصد شخصی ابا ندارد.

به خلاف، در روابط او با طغرا که تا آخرین حد به صورت آرمانی در آمده، عیب و نقصی دیده نمی شود. کلاً به آسانی می توان باز شناخت که خصوصیات دارتانیان و کنت دومونت کریستو، مالک ثروتهای افسانه آسا، در شمس جمع آمده است. قهرمانان زُمان را عده ای از فنودالها در مراتب گوناگون احاطه کرده اند و همه آنان جبارانی ددمنش و بی رحم، عیاش و کامجو، و باده خوارند و همه صفات زشت در آنها فراهم آمده است. درباریان چاپلوسانی هستند مزور و ریاکار که می کوشند تا، از هر طریق، از پشت به دوستان خود ضربه بزنند. در کنار اینان، پهلوانان و سپس نمایندگان عشایر و جز آنها جای دارند که نویسنده آنان را به اوج می برد و جنگاورانی شریف و جسور و پُر دل نشان می دهد که مع الوصف از نوعی جلدگری فطری بی بهره نیستند.

زبان اثر به زبان زنده بس نزدیکتر از زبان زُمان صنعتی زاده است. اما با غنسا و پرمایگی خاصی نیز از آن متمایز نیست. گرایش اساسی زُمان نیز هویداست؛ و آن بزرگتر جلوه دادن اشرافیت فقیر شده است که روحیه آزادخواهی بورژوازی در او نفوذ کرده، و قرار دادن آن در مقابل خیل فنودالها و، به نوعی، کیفیت آرمانی بخشیدن به افسران جزء.

این اثر از نظرگاه هنری از زُمان اول **ادامگستران** ارزش به مراتب بیشتری دارد و حاوی شمار نظرگیری صفحات با کیفیت نسبتاً زنده و پرنشاط است. (همان اثر، ص ۱۱۷)

سپس عشق و سلطنت مطرح می شود که در سال ۱۹۱۶ نوشته شده و چابهای اول و دوم آن به ترتیب در سال ۱۹۱۹ در همدان و در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ در بمبئی منتشر شده است. این زُمان همان تاریخ شناخته شده کورش بنیادگذار سلسله هخامنشی است که به صورت داستان عرضه شده است. منبع آن ترجمه فرانسسه اثر هرودت و چند اثر به زبان فرانسه درباره تاریخ ایران بوده است. برداشت نویسنده در این زُمان به وضوح تعلیمی است و بنا بر آن است که تاریخ شرق باستان به خواننده شناسانده شود.

قهرمان اصلی، کورش، به طریق بسیار مبهمی وصف شده است. وی جنگاوری است دلیر، دانشمندی است پُر عمق، و سیاستمداری است دانا. اما، با همه اینها، در او هیچ چیز کیفیت واقعی ندارد. مثلاً می گوید (ص ۲۲) که «سلطان از هر جهت با

هر یک از رعایای خود برابر است». مع‌الوصف، این وی را از آن باز نمی‌دارد که با رعایای خود با تفرعن رفتار کند. در مقابل او آستیاگس قرار دارد که جبار و ستمگری است بزدل، شرایخوار، ددمنش و بی‌رحم، که موبدان به گردش فراهم آمده‌اند.

موبدان زردشتی بسیار برجسته وصف شده‌اند. اینان رشوه‌خوارانی هستند منحرف و تن‌پرور. مع‌الوصف، نویسنده پیوسته قید می‌کند که در خود دین ایرادی نیست و نمی‌توان در باب آن شک و شبهه‌ای وارد کرد. کورش، در حین مبارزه با موبدان، می‌کوشد تا برای هر اقدام و تدبیر خود تأییدات مذهبی بیابد.

زبان زمان خشک است و سبک سبک اسناد دیوانی است. زبان چهره‌های داستانی به تناسب رنگ‌بهرنگ نیست. همه به یک مَهر و نشان یعنی به زبان دیوانی سخن می‌گویند. جنبه هنری زمان صیقل نخورده و اثر از این حیث ارزشی ندارد. تأثیر غرب در خود فرم و در خوانهای جداجدا منعکس است که باز آشکارا به همان اثر دوما کشیده می‌شود. (همان اثر، ص ۱۱۹) سرانجام، از همین مضمون در زمان چهارم، داستان باستان به قلم حسن خان نصرت‌الوزاره بدیع، بهره‌برداری شده است. این رمان در سال ۱۹۲۰ (۱۲۹۸ ش) نوشته شده و در سال ۱۹۲۱ (۱۲۹۹ ش) در تهران منتشر شده است.

مضمون این رمان همان افسانه درباره آغاز سلطنت هخامنشیان است. اما این بار نویسنده به بازگفت مطالب هروذت اکتفا نکرده، بلکه با وارد کردن بیژن، چهره اصلی داستان «بیژن و منیژه» از شاهنامه فردوسی، به منزله قهرمان تکمیلی، روایت خود را به گونه‌ای نظرگیر پیچیده ساخته است. ماجرای عشق بیژن و منیژه تماماً مطابق با روایت فردوسی عرضه گشته، لیکن، در پایان، وصف طولانی سفر بیژن در آسیای مقدم افزوده شده است. این سفر، که قرین هزاران مشکل (تبدیل قیافه، اسارت به دست راهزنان و جز آن) بوده، برای جاسوسی نظامی و به فرمان کورش صورت گرفته است. رمان با فتح لیدیّه [لودیا]، تصرف بابل و پیوند خجسته بیژن و منیژه پایان می‌یابد.

در اینجا نیز مایه تعلیمی داستان بسیار غلیظ است. در این زمان تا دوازده پاره گزارش از تاریخ شرق باستان می‌توان یافت. منابع آن همان مآخذ شیخ موسی هستند به علاوه شاهنامه. چهره‌های اصلی داستان باز همانهایی هستند که از پیش می‌شناسیم - آستیاگس، خودکامه نمونه شرقی، در نقطه مقابل او، کورش، پادشاه دانا و دادگر که باز زیاده آرماتی شده و وصف او بیشتر مبهم است. کورش، هر چند در آغاز زمان در جایگاه مهم و اصلی نشسته، سپس به مرتبه دوم رانده می‌شود و بیژن به جای او می‌نشیند؛ که شهسواری است اندکی از سنخ شوالیه‌های قرون وسطا که در نبرد با درندگان و موجودات مودی از هر دست و حتی در پیکار با اژدها دلیری معجزآسایی نشان می‌دهد. وی، درست همانند شمس، با وفاداری کاملاً غیرعادی در عشق متمایز می‌گردد و از حیث نوعی تزویر نیز یادآور شمس است. از وی برمی‌آید که اعتماد همه را جلب کند، هر وقت لازم افتد دروغ بگوید یا کتمان کند و کلا بلد است که چگونه گلیم خود را از آب بیرون کشد.

به گرد قهرمانان، نگارخانه‌ای بی‌انتهای از چهره‌های فرعی و از همه طبقات گسترده شده است...

در خور یادآوری است که در این نگارخانه، نه به طور دیمی و

اتفاقی، موبدان و کاهنان آیینهای گوناگون به چشم می‌خورند. همه آنان فاسق، فریبکار، شریر، تبهکار، ددمنش و سنگدل‌اند و جز به راحت و رفاه خویش نمی‌اندیشند. (همان اثر، ص ۱۲۰) اظهارات سیاسی که نویسنده بر زبان حکمرانان ایران باستان روان می‌سازد بس جالب‌اند. پدر کورش می‌گوید: «باید کوشید که مردمان با آزادی تمام به حرفه و بازرگانی مشغول شوند.

سعادت کشور در بازرگانی و صنعت و کشاورزی است. باید کوشید که واردات از صادرات بیشتر نشود، یکی از دلایل مهم شکوفایی و پیشرفت کشور بازرگانی آن است.» باید این نکته را نیز افزود که بیژن، طی سفر خود، در هر شهری، به بازرگانی و داد و ستد توجه خاص نشان می‌دهد و در همه جا تنها آن کشورهایی روتق و شکوفایی دارند که بازرگانی در آنها کاملاً رشد یافته باشد، به گونه‌ای که در این رمان، بیش از سه رمان دیگر، بر طرفداری از سرمایه بازرگانی و دفاع از منافع آن تأکید شده است بی‌آنکه اصلاً به آن توجه شود که، در عصر هخامنشیان، بازرگانی توانسته باشد نقشی به این اندازه حاکم و غالب ایفا کند. (همان اثر، ص ۱۲۱)

از حیث زبان، این زمان، به دلیل تمایز آشکار سبکها، از همه جالب‌تر است. در پایان به زبانی متصنع، نزدیک به انگاره‌های نثر کلاسیک سخن می‌گویند و چهره‌های فرعی زبان زنده محاوره‌ای بورژوازی امروزی را به کار می‌برند. تأثیر سرمشقهای غربی تنها در ساختار کلی و جزئیات کم‌اهمیتی چند نمودار است. درباره زمینه اثر باید گفت که سراسر آن با پاره‌هایی از روایات کلاسیک بنا شده است.

بدین سان، تصویری از این معنی به دست دادیم که، در ادبیات فارسی کنونی، از موضوعات تاریخی به چه نحوی گفت‌وگو شده است.

پیش از آنکه جنبه ادبی این نوع را از دیدگاه نزدیک‌تری بررسی کنیم، اظهار نظری کلی ضرورت دارد: همان‌گونه که پروفیسور ادوارد براون خاطر نشان ساخته، این زمانهای تاریخی با داستانهایی که تاکنون در ایران رایج بوده‌اند، مثل حسین کرد و نظایر آن، نوعاً فرق دارند. نویسندگان نوین ایرانی آشکارا از زمانهای خارجی ملهم‌اند. هم شیخ موسی، که می‌گوید نخستین کسی بوده که به اسلوب مغرب رمان نوشته، و هم صنعتی‌زاده که در نامه خود از طرز و اسلوب اروپایی سخن می‌گوید. هر دو، خود، اذعان دارند که در صد تقلید از راه و روشهایی برآمده‌اند که تا به امروز ناشناخته بوده است. همچنین اشاره و نشانی سراغ داریم درباره سرمشقهایی که نویسندگان زمانهای تاریخی احياناً از آنها پیروی کردند. این سرمشقها به ویژه آثار الکساندر دوما و جرجی زیدان‌اند. (مقاله علی صادقی، روزنامه ایران، ۹ اردیبهشت ۱۳۱۰)

در حقیقت، می‌دانیم که از دوما چندین زمان به زبان فارسی ترجمه شده است. از زمانهای جرجی زیدان نیز ترجمه‌هایی پدید آمده است (روزنامه ایران، شماره‌های ۳ - ۵، مقاله «لازیکا»)، هر چند ممکن است گفته شده باشد که این آثار به زبان اصلی خوانده شده‌اند. آقای ا. برتلس در این باره خاطر نشان می‌سازد (همان اثر، ص ۱۱۵) که: این ترجمه‌ها، از بابت مخاطب، دیگر به اشرافیت فتودال امید نیست‌اند بلکه برای خوانندگان جدید حساب باز کرده‌اند...

آنها در قانونگذاری برای زبان نو ادبی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند. برای برگرداندن این رمانها به زبان فارسی، استفاده از عبارات موزون و مرصع و مسجع محال می‌بود...

از آنجا که نخستین مترجمان با دستگاہهای دیوانی بستگی داشتند، عجب نیست اگر زبان ترسل و دیوانی، زبان بی‌رنگ و سرشار از تعبیرهای قالبی ثابت، نقش عظیمی در ساخت و پرداخت زبان نوین ادبی ایفا کرده باشد.

همکار شوروی ما، علاوه بر این، به بررسی عمیق‌تر تأثیر زمان فرانسه همت می‌گمارد. به خصوص می‌گوید (همان اثر، ص ۱۲۵):

چرا به ویژه زمانهای دوما ترجیح داده شدند؟ چون قهرمانان آنها همواره یا از اشرف هستی‌باخته و تنزل‌یافته چون دارتانیان بوده‌اند یا حتی نماینده خردهورژواری چون مونت کریستو، به علاوه، از جهت صوری، زمانهای دوما با طرح پرشتاب و پُر درگونی خود ما شعر کند آهنگ ایستای عصر فنودالی ایران، که به تحلیل روانشناختی قهرمانان اختصاص داشت، تبیین بارز و نظرگیر دارد. لذا، تقلید دوما برای تأکید بر جدایی کامل از سنن فنودالی و نشان دادن گرایشهای نوین جا می‌داد. سرانجام، جاذبه اصلی آثار دوما در «شخصیتهای پُر قوت» رمانهایش بود که، با شجاعت و دلیری و مهارت و دانایی خویش در زندگی راه به روی خود می‌گشایند.

از دیرباز، بورژوازی ایران خود را مجذوب این شخصیت نیرومند احساس می‌کند. این طبقه به قهرمانی نیاز دارد که بتواند در برابر حملات راست و نیز چپ، از منافعش دفاع و «شکوفایی بازگانی ملی و صنعت» را برایش تأمین کند و جست‌وجوی این قهرمان را از آغاز قرن بیستم به این سو، بی‌احساس خستگی، پی گرفته است؛ و همین جست‌وجو، او را به آغوش ماجراجویانی نگران‌ساز، از سید ضیاءالدین گرفته تا رضاخان، افکنده است. بورژوازی ایران این شخصیت نیرومند را در زمانهای دوما یافته و آن را به دلخواه خود دگرگون ساخته و در تمثال کورش - حامی صدور کالا - و شهسواران جان‌نثار او منعکس گردانیده است. و این کار را چندان و چنان نیک انجام داده که رمان اختصاص یافته به گذشته‌های بس دور و دیرین، در نهایت، ترجمان گرایشهایی بسیار متفاوت جلوه می‌کند و آشکارا امیدها و آمال و رویاهای بورژوازی ایران را نمودار می‌سازد.

اکنون به تعریف دو طریقه طرح‌ریزی زمان تاریخی در ایران کنونی بپردازیم که، گذشته از آن، به گونه‌ای عام‌تر، یگانه‌طراحیهای ممکن شمرده می‌شوند.

صنعتی‌زاده، نویسنده مانی نقاش، حتی الامکان از گرانیبار ساختن روایت خود با مطالب حاشیه‌ای برگرفته از آثار تاریخی پرهیز می‌کند. در اثر او پانویشت عموماً بس نادر است. وانگهی دغدغه اصلی او همواره این است که علاقه خواننده را بیدار نگه دارد و او را با خود بکشد. فی‌المثل، پس از شرح تاریخی بس اجمالی برای بیان ماهیت سیاست اسکندر کبیر و سلوکیها و اشکانیان در قبال ایران و برای آنکه خصلت ملی سلسله ساسانی درک شود، از ورود در جزئیات بیشتر، به خصوص در آنچه به نقش و جایگاه ماردون موبد، استاد مانی، در زندگی او

مربوط است، خودداری می‌کند و می‌گوید:

قبول و تصدیق این مسئله آن نیست و این فصل هم گنجایش شکافتن این موضوع را ندارد. زیرا، اگر علاوه بر آنچه از تاریخ نوشتیم باز هم بنویسیم، موجب کسالت قارئین محترم خواهد شد. (مانی نقاش، ص ۲۳)

از سوی دیگر، پیش از این گوشزد کردیم که این نویسندگان، به منظور قوت بخشیدن به گزارش خود و پیچیده ساختن آن، از تحریف واقعیت تاریخی ابا ندارد. چنان که در مقدمه جلد دوم دامگستران (صفحه ۵) که پیش از این نقل کردیم، آمده است:

در کتب زمان و غیر جدی، آن طور مطابقت با حقیقت و تتبع و تحقیق به‌سزا، ضرور نیست.

اما شیوه آریانپور کاملاً متفاوت است. به نظر می‌رسد که وی بیشتر به شیخ موسی نزدیک باشد؛ که پروفیسور براون اثرش را چنین وصف کرده که، بی‌آنکه هیجان‌انگیز (thrilling) باشد، به خواندن راه می‌دهد (readable) و «گرانیبار است از حواشی باستانشناختی و اساطیری و انشانویسی تاریخی مطوّل، در نهایت مبتنی بر تاریخ هرودت، آمیخته به اطلاعات برگرفته از اوستا»...

آریان‌پور، در مقدمه خود، در آثار تخیلی (افسانه‌پردازی) چهار مقوله (نوع) تشخیص می‌دهد: اول حکایت (سخن گفتن از زبان حیوانات و جمادات یا موجودات و همیه مانند دیو و پری)؛ دوم اساطیر یا حماسه (سرگذشت پهلوانان قدیم)؛ سوم زمانهای عشقی؛ و چهارم افسانه‌های تاریخی، علمی، فلسفی و جز آن.

وی رمان تاریخی را مقدم می‌شمارد. چرا که جامه افسانه را اندام تاریخ بهتر می‌افتد تا علوم، و تجانسی که میان روایات تاریخی و جعلیات رمانی موجود است مطالب را مرتبط و طبیعی نشان می‌دهد.

در این مقام، خواننده‌خواه، سخن سنت - بوو از خاطر می‌گذرد که گفته است رمانی پرمایه‌تر از تاریخ وجود ندارد.

آریانپور، بی‌آنکه خطر کند و به قلب و تحریف واقعیت تاریخی دست یازد، به خلاف، با وسواس و موشکافانه و گام‌به‌گام در سرتاسر گزارش خود خواننده را به مآخذ خویش رجوع می‌دهد.

در اینجا، بر ما نیست که میان این دو راه و روش دست به انتخاب زنیم: یکی آنکه به روایت آزادی بیشتری می‌بخشد و موضوعی تاریخی را به نوعی شاخ و برگ می‌دهد. دیگری آنکه خود را اکیدا به گزارشی محدود می‌سازد که پیوسته به کمک آثار علمی مهار می‌شود.

نظیر همین مسئله در ادبیات اروپایی نیز مطرح شده بود و منتقدان به تفصیل در آن بحث کرده‌اند.

شاید، به تعبیر ولتر، که در نظرش همه انواع، جز آنچه ملال‌آور باشد، در ادبیات پسندیده است، بتوان ترفند و راه میانبری یافت.

زمان لازیکا ظاهراً به این سفارش جواب داده است. چون، بنا به قول یکی از منتقدان (علی صادقی) که پیش‌تر



به تأثیر افکار نوی که به ایران نفوذ کرده و شتاب گرفتن آهنگ رویدادها، اینک سبک نیز جان تازه پیدا می‌کند. هر چند عجالتاً اندکی ناشیانه و هنوز محسوساً گرت‌تبرداری از مُدلهای غربی است.

خودتان از روی چند نمونه قضاوت کنید. در وصف صحنه‌ای جمعی:

انسان چون به آن میدان وارد می‌شد تصور می‌کرد که دریایی از آهن و فولاد در حال حرکت و تلاطم است. شعاع آفتاب به نیزه‌ها و کلاهخودهایی که بسی صیقلی بود می‌تابید. شمشیرها بلند و زره‌های فولادین به هم می‌سایید. بوهای خوش که از مجمرها برمی‌خاست تمام فضا را معطر می‌ساخت. چهارپایان و ازابه‌هایی که بار و بنه سپاهیان با آنها حمل می‌شد مانند چرخ‌خودرو در حرکت بود. موبدان و دستوران با سرهای برهنه در مقابل آفتاب ایستاده و برای فتح و ظفر قشون ایران دعا می‌کردند. اینها همه بر شکوه و ابهت آن سپاه عظیم می‌افزود و در حقیقت تماشای این سپاه منظم و این قدرت عظیم دل هر ایرانی را به فرح و انبساط آورده به زندگانی خویش مطمئن می‌گشت. (داستان مانی نقاش، صفحه ۴۹)

و در وصف صحنه‌ای عاشقانه:

... قلب او نیز در تپش و هیجان غریبی بود. با آن همه شجاعت و قوت قلب، قدم‌هایش سست شد. هر طور بود خود را به اتاق وارد کرده و آمیتیس، محبوبه مدی خود، را مشاهده نمود که در گوشه‌ای از حیا و خجلت می‌لرزید! به خود جرئت داده و پیش رفته سلامی از روی ادب نموده و منتظر جواب شد. آمیتیس با صدایی لرزان گفت: «شما کیستید و اینجا چه می‌خواهید؟» بخت‌النصر آهی کشید و گفت: «بنده نبوخذراوزور هستم. من هیچ نمی‌دانستم شما در اینجا هستید ولی محبت شما مرا بدون اراده به اینجا کشید.» (عروس مدی، ص ۶۱ و ۶۲)

در سبک، از این بیشتر نمی‌توان «ارویایی» بود. مگر جز این است؟ و این چند قطعه بی‌گمان مؤید آن‌اند که از سرمشق‌های اروپایی تقلید شده است. این را می‌توان افزود که نویسندگان در آن دو دل نمی‌مانند که وادارند مانی دست زهیرا و نبوکدنصر دست آمیتیس را ببوسد. این را هم عاجلاً بگوییم که ما نیز مشخصاً درباره چگونگی این رسم ادب و نزاکت در شرق پیش از قرن بیستم آگاهی مطمئنی نداریم.

منتقدان امروزی ایران با ساده کردن سبک همواره روی خوش نشان نمی‌دهند. جمال داغستانی، که پیش‌تر از او

از او نقل قول شده، نمی‌توان از قید مطالعه آن‌ها شد: به حدی شیرین می‌باشد که انسان وقتی که از برای مطالعه دست می‌گیرد تا تمام نکرده از دست‌رها نمی‌کند.

یگانه چیزی که شایسته است از نویسندگان نوین ایرانی خواستار شویم - نویسندگانی که می‌کوشند تا برای زمان تاریخی در کشور خود جایی باز کنند - شاید این باشد که، با یادآوری گذشته ملی به صورتی به قدر کافی زنده و هر چه کمتر فضل‌فروشانه، بی‌تجاوز از چارچوب واقع‌نمایی و واقعیت تاریخی، بتوانند خوانندگان خود را ذی‌علاقه نگه دارند.

به علاوه، در این باره افکاری از خود منتقدان ایرانی سراغ داریم که عاری از ارزش نیستند. مثلاً، **جمال داغستانی**، در مقاله‌ای با عنوان تاریخ یا افسانه (روزنامه ایران، ۴ و ۵ مه ۱۹۳۲ [۱۴ و ۱۵ اردیبهشت ۱۳۱۱])، به این مسئله می‌پردازد که «**اختلاط افسانه با وقایع حقیقی**» به شیوه آکساندر دوم، تا چه اندازه مجاز است.

وی این راه و روش را تا حد معینی، به‌خصوص تا آنجا که به تاریخ زیاده آسیب نرسد، می‌پذیرد و می‌نویسد: این قاعده تا وقتی پسندیده است که از حد لازم تجاوز نکرده و به اهمیت تاریخ سگتهای وارد نسازد.

ایسن نیز دور از وظیفه ما در این مقام است که بخواهیم بی‌جوی جنبه‌های ضعف به‌خصوص در زمانهایی باشیم که به تحلیل آنها می‌پردازیم. اگر، در مجموع، مطالعه مانی نقاش، با وجود خلاف واقع چندی که در آن دیدیم، شاید به نظرمان پُرکشش‌تر از **عروس مدی** آمد که، در آن، گزارش داستان، با دلمشغولی مداوم از بابت صحت و دقت مطالب تاریخی، ثقیل و گرانبار گشته، مع‌الوصف کوشش نیک ستودنی نویسنده را در جان بخشیدن به عصری چندین دورافتاده بسیار صمیمانه ارج می‌نهیم.

پس از این ملاحظات درباره طرز تصویری که نویسندگان از زمان تاریخی دارند، برای تکمیل اظهار نظرهای آقای ا. برتلس در این باب، خواستار آنیم که سبک آن را بشناسانیم تا، هم‌منظر با پروفیسور براون، نشان دهیم که تا چه اندازه با نثر فارسی که با آن در گذشته خو گرفته بودیم فرق دارد (با نثری حاوی عبارات مرسوم انعطاف‌ناپذیر، تصاویر فسرده همیشه‌گی، ضرابه‌نگ کند که تنها شواهدی شعری به آن روح می‌بخشید و آن را می‌آراست).

نقل قول شده بر فرق میان زبان محاوره و زبان نوشتاری (لفظ قلم) تأکید دارد. در نظر او، این سادگی در بازار ادب ارزشی ندارد. اینک سخن او درباره ترجمه‌ای از حاجی مراد تولستوی (که من جمله از آن انتقاد می‌کند که از Šamil (شیخ شامل) تصویری کاذب به دست داده است):

مترجم حاجی مراد همان طوری که حرف می‌زند کتاب خود را نوشته است. شاید برای خارجیها که بخوانند زبان فارسی متداولی بیاموزند بهتر از این ترجمه وسیله نباشد؛ اما از حیث لطافت و ظرافت معانی، این ترجمه، در بازار ادبی قیمتی ندارد. در باب زبان زمانهای تاریخی، چنانچه پروفیسور ادوارد براون خاطر نشان کرده، باید گفت که در آن هیچ کوشش محسوسی برای مطابقت یافتن با عصری که تصویر می‌کند دیده نمی‌شود. ما چند مورد بیش سراغ نگرفتیم که حاکی از گرایش به نشانیدن کلمات ایرانی (= فارسی سره) به جای عربی باشد و از جمله آن موارد است: پاسخ به جای جواب؛ گستاخ به جای جسور؛ دژخیم به جای جلا؛ دادگر به جای عادل؛ نبرد به جای محاربه؛ روان به جای جان (مثلاً در به روان پدرم سوگند نه به جان پدرم سوگند).

مع الوصف، در عین حال ما باید ورود نوواژه‌هایی را خاطر نشان سازیم که ظاهراً توجیهی ندارد. مانند پلتیک، اسکلت، فامیل، شامپو. در مجموع باید با انتقادهایی همدستان شد که سر ا. دنیس راس^{۱۲}، در سفر اخیرش به تهران، درباره زبان فارسی ادبی کنونی بیان کرده است. چنان که وی گفته، زبان شتابزده و پر غلط روزنامه‌نگاران در این تنزل نقش بزرگی دارد. در حقیقت، مگر نه این است که در این زبان تعبیراتی می‌یابیم چون ایده‌ال، رفوزه. باز دیدیم که، با اولی (ایده‌ال)، کمال مطلوب را به عنوان معنی آن قرن ساخته‌اند. اما معنای دومی (رفوزه) را می‌باید حدس زد.

زمان لازیکا، که بنا به گزارش ملک الشعرا بهار (روزنامه ایران، مورخ ۲۵، ۲۶، ۲۷ فوریه ۱۹۳۱ [۶، ۷، ۸ اسفند ۱۳۰۹] عمده ارزش آن در زبان آن است، در دسترس ما نبود. در این گزارش، تاریخچه جالبی از تلاشهایی که در نگارش به فارسی سره ۱۳ شده می‌توان یافت.

به قول بهار، این گرایش، که گاه چنین پنداشته می‌شود که تنها به بعد از انقلاب مشروطه مربوط باشد، بسی مقدم بر آن زمان وجود داشته و به روزگار شیخ ابوالفضل آگره‌ای، وزیر اکبر شاه و مؤلف آیین اکبری، باز می‌گردد.

در ایران، سرهنویسی ریبط پیدا می‌کند با نام جلال‌الدین میرزا، پسر فتحعلی شاه و مؤلف تاریخی به نام نامه خسروان. ملک الشعرا، در عین آنکه زمان لازیکا را شاهکار می‌داند، چند توصیه جالب می‌کند که شایسته است در اینجا نقل شود. این منتقد، برای آنکه گفت‌وگوی اشخاص زمان ساسانی زمان پریشی

(anachronisme) کمتری داشته باشد، به نویسنده توصیه می‌کند که آثار استادان ادبیات فارسی پیش از مغول را به دقت مطالعه کند. وی خطاها و مسامحتاتی چند را به این شرح گوشزد می‌سازد: به جای مرتد عربی، بددین یا بی‌دین مناسب‌تر می‌بود، نیز چاکران، بندگان یا کسان به جای آدم. همچنین وی نمی‌پندارد که نام پریدخت در دوران مزدایرستی برای اثاث به کار رفته باشد. چون پری از ارواح بدکار شمرده می‌شده است. واقعیات (realia) نیز از نظر این منتقد دور نمی‌ماند. وی این خطا را یادآور می‌شود که زمزمه مذهبی نزد زردشتیان پیش از غذا بر گزار می‌شد نه پس از آن، و کلمه زفار عربی است و به جای آن می‌بایست گستی یا گشتی به کار رود. بهار، در این باب، متنی عربی (از دیر عبدون) را شاهد می‌آورد که خدمتکاران را چنین وصف کرده است:

مَزْرَينَ عَلَي الْأَوْسَاطِ إِذْ جَعَلُوا
عَلَى الرُّؤُوسِ أَكَالِيلَ مِنَ الشَّعْرِ!^{۱۴}

ایرانشناسان نمی‌توانند به سرنوشت زبان فارسی بی‌اعتنا باشند. در این مقام، ما تنها این مسئله خطیر را خاطر نشان می‌سازیم. باید امیدوار بود که نبوغ همگون‌ساز ایرانی یکبار دیگر راه‌حل موفقی برای آن بیابد. نمی‌توان منکر بود که زندگی نوین خواهانخواه در زبان تأثیر خواهد کرد. اما همه مشکل در آن است که مشخص گردد این تأثیر در کجای زبان و تا چه اندازه باشد. و در اینجا است که مسئله لزوم ایفای نقش نهاد خاصی مطرح می‌شود.

این ملاحظات را با ذکر این نکته پایان دهیم که خوشبختانه نامهای خاص تاریخی مثلاً در عروس مدی دقیقاً مطابق تلفظ ایرانی نقل شده‌اند. به علاوه، در اینجا نیز اثر اظهارنظرهای انتقادی پروفیسور براون را مشاهده می‌کنیم. دانشمندانی از ایران نیز به اصلاح خطاهایی همت گماشته‌اند که بارها از نویسندگان هموطن آنان سر زده است. از جمله، به مقاله کسروی تبریزی، مورخ ایرانی (روزنامه ایران، مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۰ [۳ مهر ۱۳۰۹]) اشاره کنیم که با عنوان شایسته «سه غلط مشهور: مد، سیروس، اکباتان» نوشته شده است.

آقای کسروی ابتدا اظهار نظر می‌کند که وزارت معارف ایران بدبختانه از این حیث معاف از انتقاد نیست. برای آنکه تلفظ درست نامهای ایرانی جا بیفتد باید از کتابهای درسی شروع کرد. وی سپس درباره سه نام که در ایران محرف آنها رایج شده به توصیه‌هایی می‌پردازد.

درباره مد و مدی می‌گوید که باید آن را برای عصر هخامنشی ماد و برای عصر ساسانی مای یا ماه نوشت؛ و یادآور می‌شود که ماه در نام جایها (ماه‌دشت یا مایدشت در ولایت کرمانشاهان) باقی مانده است.

در باب سیروس، توصیه می‌کند که کورش به کار برده شود. البته کور، که کورش حالت فاعلی آن است، از آن هم بهتر است. لیکن با واژه کور به معنی «تابینا» اشتباه

۱۰۹
حداوایی هشتاد و هشت

می‌شود. هر چند کسروی گوشزد می‌سازد که و او در **گورش** معروف و در **کور** مجهول است. لیکن تفاوت این دو واو در فارسی کنونی از بین رفته است. در نامهای جغرافیایی، هم در فارس تا قرن چهارم و پنجم و هم در ایران (قفقازیه)، رودهایی به نام **کور** سراغ داریم.

سرانجام، در باب **اکباتان**، باید، به جای این صورت یونانی، صورت ایرانی **هاکمتان** یا **هاکباتان**^{۱۵} را نشانند، با این توضیح که ب و م، چنان که می‌دانیم، در گونه‌های تلفظی **بیشه** و **میشه** یا **بهانه** و **مهانه** به کار رفته‌اند. آقای کسروی، با استفاده از این فرصت، نادرستی کاربرد نام ولایت عراق عجم را متذکر می‌شود؛ به نظر او، نام ایرانی قدیم، یعنی ماهان یا ماه را باید بر آن نهاد. همین موضوع را بعداً (روزنامه ایران، ۱۱ اوت ۱۹۳۲ [۲۰ مرداد ۱۳۱۱]) رحیم‌زاده صفوی، بار دیگر، مطرح کرد و نوشت:

برای ما ننگ بزرگی است که الفاظ ایرانی را که اروپائیان به لهجه مغلوپ و محرف تلفظ کرده‌اند، ما هم تقلید کنیم.

اکنون می‌ماند بررسی آنچه جنبه اجتماعی زمان تاریخی نوین در ایران می‌توان آن را عنوان کرد. در حقیقت، هم از آغاز، کوشیده‌ایم که مبدأ آن را در غلیان افکاری سراغ گیریم که بر اثر انقلاب در ایران پدیدار گشت و در عین حال، همراه با علل اقتصادی، اجتماعی، یکی از اسباب بروز انقلاب بود.

آقای ا. برتلس، چنان که دیدیم، تنها به علل اقتصادی و اجتماعی توجه می‌کند و در پی آن است که در زمانهای تاریخی «هم‌ارز اجتماعی» بیابد. وی، در پایان مطالعاتش فکر و نظر خود را با این عبارات به صراحت بیان می‌کند و می‌گوید:

بنابراین، زمان تاریخی فارسی آفریده سرمایه بازرگانی ایرانی است و این تأثیر ناگزیر غرب را روشن می‌سازد. در همه این زمانها، آثار تأثیر فرانسه را به آسانی می‌توان باز یافت. این تأثیر چندان عمیق هم نیست و از شکل کلی و جزئیاتی چند در پرورش داستان فراتر نمی‌رود.

از آنجا که امپریالیسم روس و انگلیس آشکارا متحد فتودالیسم ایرانی در قرنهای نوزدهم و بیستم بودند، ادبیات این دو کشور بیش از آن منفور ایرانیان بود که مؤثر افتد. به خلاف بورژوازی ایران هنوز «چهره حریص و طعمه جوی امپریالیسم فرانسه را ندیده بود و فرانسه را کشوری بی‌آزار می‌شمرد.

... زمان تاریخی فارسی نخست‌بار در آغاز قرن بیستم پدید آمده است و مبارزه بورژوازی شهری ایران را با فتودالیسم و نوجهای آن در وجود زمینداران بزرگ و [بخشی از] روحانیت منعکس می‌سازد. این نوع ادبی، به دلیل موقعیت خاص ایران، که در منگنه دو قدرت امپریالیستی گرفتار بود، تحت تأثیر ادبیات فرانسه و، پیش از همه، رمانهای تاریخی آن رشد یافت. مع‌الوصف، عقب‌ماندگی و ضعف سرمایه‌داری در ایران باعث شد که این تأثیر بسیار عمیق

نباشد... (همان اثر، ص ۱۲۴ و ۱۲۵) ماه، به سهم خود، در اختیار این طریقه تفسیر وقایع ادبی سهیم نیستیم و در جای دیگری (L'Asie Franaise, 1930. L'orientalisme re volutionnaire

فرصت یافته‌ایم که نظر خود را درباره کار بست مارکسیسم در شرق شناسی بگوییم. در آنچه خصوصاً به ادبیات مربوط است، بی‌آنکه تأثیر محیط اجتماعی و شرایط تاریخی را منکر باشیم، پیش از همه، به تلاش اثر آفرین و ارزش ذاتی فرد، صرف نظر از تعلق طبقاتی او، اعتقاد داریم. بدین‌سان، در مورد حاضر، هرگاه می‌خواستیم با همکار شوروی خود هم‌نظر باشیم، می‌توانستیم بر این امر تأکید کنیم که صنعتی‌زاده، نویسنده نخستین زمان تاریخی نوین در ایران، بازرگان است و در جنب رمانهای خود،

کتابی نوشته است به نام **چگونه ممکن است متحول شد**. لذا وی یکی از نمایندگان نمونه «سرمایه‌داری بازرگانی» است که، به نظر آقای ا. برتلس، رمان تاریخی قرن بیستم را در ایران پدید آورده است. مع‌الوصف، به نظر می‌رسد که این جزئیات فقط نقشی کاملاً فرعی ایفا می‌کنند. مهم همان فردیت اثر آفرین است و، از این بابت، شرح حال صنعتی‌زاده، این **Self made man** (مرد خودساخته)، سند بس مهم‌تری است از وابستگی‌های او با طبقه بازرگانان، که مثلاً باعث شده باشند وی را از انقلاب پرولتری بترسانند^{۱۶} (ترسی که، بنا به شرح و تفسیر آقای ا. برتلس، در زمان دامگستران او بازتاب یافته است). در نظر آقای ا. برتلس، پارامی مستخرج از **داستان باستان** درباره بازرگانی در عصر کوروش نیز حجتی قوی شمرده می‌شود. و حال آنکه، به نظر ما، این شیوه و این مته به خشخاش گذاشتن‌ها، چون نیک بنگریم، به شناخت نوع ادبی مورد بررسی چیزی نمی‌افزاید.

ما ترجیح می‌دهیم که از توصیه‌های استاد مشترکمان (استاد نیکیتین و برتلس)، و آ. ژوکوفسکی^{۱۷} پیروی کنیم. نظر وی این بود که، برای فهم بهتر اثری فارسی، باید پیش از هر چیز بکوشیم در نظرگاه منتقدان ایرانی جای گیریم و به عقیده و نظر آنان رجوع کنیم. ما در حد امکان این کار را انجام دادیم و امیدواریم که، از این راه، بر مسئله موضوع مطالعه پرتو نوری افکننده باشیم.

حال که این نکته روشن شد، باید بگوییم، که به نظر ما، تنها در این روزگار است که انقلاب ایران رفته رفته ظرفیت کامل خود را در جهت دگرگونی سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد.

چارچوب این شرح اجازه نمی‌دهد بر سر تحلیل عمیق‌تر موقعیت کنونی ایران درنگ کنیم. به علاوه، بی‌آنکه از مخالفت احتمالی با نظر خود بیم داشته باشیم، اظهار این قول را مجاز می‌شماریم که ایران، پس از لرزه و تکان وحشتناک جنگ (بین‌المللی)، در عصر نوشکفتگی و کار سازنده گام نهاد، و این در همه عرصه‌ها مشهود است.

ایران به خصوص حاکمیت تمام و کمال خود را در روابط خود با کشورهای بیگانه از نو به چنگ آورد و در جامعه ملل صاحب کرسی شد و حتی فعلاً یگانه نماینده جهان اسلامی در این جامعه است.^{۱۷} در این کشور، رژیم کاپیتولاسیون دیگر حاکم نیست. در امور گمرکی خودسامانی رعایت می‌شود. بانک ملی دایر و در کار است. عملیات ساختمانی راه‌آهن، توسعه شبکه راه‌های مواصلاتی، جریان نوعی صنعتی شدن فعالانه دنبال می‌شود. صدها بورسیه ایرانی در مدارس متوسطه و عالی خارج، بیشتر در فرانسه، تحصیل می‌کنند.

حکومت کنونی، زیر فشار شاه نیرومند و آگاه، به همه ابتکارات سودمند روی خوش نشان می‌دهد. مثلاً، در عرصه‌ای که مستشرقان به خصوص در آن ذی‌علاقه‌اند، این نمایش درخشان، یعنی نمایشگاه هنر ایرانی در لندن، امکان برپایی یافته است. بقاع و مساجد و کاخ‌های ایرانی، نخست‌بار در تاریخ، ذخایر نفیس خود را در مجموعه‌ای که به شیوه عملی سازمان یافته، در معرض تماشای ما گذاشته‌اند.

همچنین خبر داریم که حکومت ایران خواسته است آزادی عمل خود را در کاوش‌های درون خاک کشور که به یادگارهای تاریخی هزارساله انباشته است از سرگیرد. یک موزه ملی در تهران در دست تأسیس است، در حالی که یک انجمن باستانشناسی چندزمانی است در آن مشغول فعالیت است و جزوه‌هایی حاوی مطالب بسیار مفید منتشر می‌کند.^{۱۹} در جنب این سازمان‌ها، شاهد انتشار مجلات محافل ادبی هستیم که انجمن ادبی ایران در رأس آنها جای دارد.

سخنرانی جالبی از دکتر افشار در این انجمن (روزنامه ایران، ۲۹ ژوئیه ۱۹۳۰ [۷ مرداد ۱۳۰۹] و بعد) دقیقاً به مسئله ملی ملت و ملیت اختصاص یافته بود. در این خطابه، از جمله، از پان ایرانیسم معنوی نه سیاسی [گسره فرهنگی ایران] سخن می‌رفت. دکترین ملی، در آن، به ویژه ارزشی اخلاقی (در معنایی که رنان^{۲۰} مراد می‌گرفت) قلمداد، و، برای تحکیم آن، از جمله دیگر وسایل، مطالعه تاریخ ایران توصیه شده بود.

خلاصه آنکه، پلاتریدید، شاهد بیداری و بروز نیروهای ملی در ایران هستیم و ظهور رمان تاریخی بی‌گمان می‌تواند و باید برحسب تمامی این فضای نوین تفسیر شود.

رمان تاریخی کنونی تنها همین روحیه نوین در ایران را منعکس می‌سازد. هم نویسندگان و هم منتقدان آن را یکی از وسایل احیای شرافت و عزت ملی می‌شمارند. آریانبور در مقدمه اثرش می‌نویسد:

در ملتی که هنوز تاریخ او کاملاً تدوین و رواج نیافته، رمان تاریخی در درجه اول اهمیت است.^{۲۱}

همین فکر در مقدمه دامگستران (جلد دوم) بیان شده است. نویسنده در آن توضیح می‌دهد که به خصوص بر آن

بوده است که نشان دهد علل انقراض شاهنشاهی ساسانی و محو استقلال ایران چه بوده است. بر ارزش و اهمیت استقلال در مقدمه سلحشور تأکید شده است. باید به یاد داشت که نویسندگان نوین از خصلت سازماندهی سلطه اسلام بر تمدن ایرانی واقف‌اند. در عین حال، نقش عناصر ایرانی در علوم و ادبیات جهان اسلامی مسلم و آشکار است. اگر گاهی، مثلاً در جریان گزارش داستان عروس مدی، ذکری از پیروزی آرمان‌های آریایی بر سامیان به میان می‌آید، نباید از آن ساخت و پرداخت روحیه ضد عربی و ضد اسلامی را نتیجه گرفت.

همچنین کوشش‌هایی که در راه تصفیه زبان تازه رمانهای تاریخی و منطبق ساختن آن بر زبان روزگاران دیرین شده باز بیش از آن مختصر و کم‌دعوی‌اند که بتوان آنها را به عنوان ماده‌ای برای تعمیم به کار برد. لذا نباید برای انتخاب موضوع در رمانهای تاریخی اهمیت فراوانی قایل شد.

آقای عباس اقبال، مؤلف اثری جالب به نام خاندان نوبختی، که به تازگی (۱۹۳۳ [۱۳۱۲]) در تهران منتشر شده، در مقام مورخ، به طریق عمیق‌تر، روابط ایران و عرب را تحلیل می‌کند. وی به خصوص نشان می‌دهد که ایرانیان، پس از پیروزی مادی اعراب، به گرفتن انتقام از طریق معنوی همت گماشتند (مقدمه، صفحه‌ی).

همین که ایام محنت لشکرکشی عرب به ایران و قتل و غارتها رو به کوتاهی رفت و هول و اضطراب ایرانی‌ها در مقابل این واقعه هایل به کاسته شد، برای مغلوبین، دوره ندبه و تأسف بر ایام شوکت گذشته و چاره‌اندیشی برای آینده فرا رسید. یعنی بعد از مخاصمات نظامی و لشکری که به مغلوبیت قطعی قوم ایرانی منتهی گردید، مجادلات فکر بین دو طرز فکر آریایی ایرانی و فکر شامی عرب شروع شد و شمشیر در این مقام تعیین غالب و مغلوب را به حکم تدبیر واگذاشت.

آقای عباس اقبال سپس فعالیت عبدالله بن مقفع را به اجمال گزارش می‌کند که برای بیداری روح ایرانی در قوم مغلوب کوشش بسیار کرده؛ و تأکید می‌کند که بیوستن ایرانیان به تشیع یکی از صور واکنش ضد عربی آنها بوده و برخی از فرق شیعی، حتی دیگر از اسلام چیزی در بساط نداشتند (مقدمه، صفحه یب).

اکثر ایرانیها به مذهب شیعه گرویدند و از مؤیدین آراء و مقالات پیروان این فرقه گردیدند. منتها در اختیار این طریق نیز جماعتی، به تدبیر و حکمت، آراء موروثی اجدادی را که به ظاهر نیز چندان زنده به نظر نمی‌آمد با مذهب شیعه وفق دادند و بین عقاید مذهبی این فرقه و طبع خود به یک نوع توفیق موفقی آمدند. ولی جمعی دیگر تقبل عنوان شیعه را آلتی ساخته علناً بر ضد خلفا و هرگونه فکر عربی، حتی در باطن بر ضد اسلام برخاستند و، اگرچه در رفتن این راه عده‌ای از این فرق به عمد قدم بر نمی‌داشتند و چنین می‌پنداشتند که جمیع افکار ایشان عین اسلام است، باز محرک اصلی آن جماعت، غلبان احساسات ایران‌پرستی و بستگی به آراء و افکار اجدادی بوده که اختیار را از کف ایشان به در می‌برده و در این طریقشان می‌انداخته است.

به هر حال، احساسات ملی، که به یاری این طریقه بیان ادبی در زبان فارسی پرورده شده، ظاهراً با چارچوب تمدن اسلامی به خوبی خوب سازگاری دارد. اگر نویسندگان به روزگاران دیرین پیش از اسلام نظر دوخته‌اند، این نشانهٔ علاقهٔ خاص آنان به آن دوران نیست بلکه بیشتر حاکی از آن است که می‌خواهند افق دید تاریخی خوانندگان را گسترده‌تر سازند و از این راه به تقویت میهن‌دوستی آنان کمک کنند. نویسندهٔ داستان باستان، در مقدمه، وظیفه‌ای را که برای خود تعیین کرده بوده به صراحت بیان می‌کند (برتلس، ص ۱۲۰)، وی می‌نویسد:

اروپاییان در رمانهای خود مضامین علمی و اجتماعی درج می‌کنند. چند فقره از این رمانها به زبان فارسی ترجمه شده است، لیکن همهٔ آنها تاریخ غرب است و به کار بیدار کردن احساسات ملی ایرانیان نمی‌آید. باید آثاری پدید آورد که خالص ایرانی و از همه مهم‌تر آنکه دربارهٔ شاهان بزرگ گذشته باشند. چون این کار عظمت کهن و قدرت ایران را به یاد خواهد آورد و در برابر ما کرامت و شرافت ملی را مجسم خواهد ساخت؛ و بدین‌سان، میهن‌دوستی و عشق به ملت را در ما تحکیم و تقویت خواهد کرد.^{۳۲}

نویسندهٔ مقاله‌ای در نقد رمان «لازیکا» (علی صادقی؛ روزنامهٔ ایران، ۹ اردیبهشت ۱۳۱۰) می‌نویسد:

بدیهی است مطالعهٔ این قبیل تألیفات و اطلاعات تاریخی راجع به اجداد بزرگ، بهترین وسیله برای ایجاد غرور ملی در دل افراد ایرانی است.

نویسندهٔ دیگری با نام مستعار «استخر»، سلسله مقالاتی به همین مسئلهٔ غرور یا شرافت و کرامت ملی اختصاص داده؛ که در آنها با عقیدهٔ بدبینانهٔ بسیار شایع در برخی از محافل جامعهٔ ایرانی مخالفت می‌کند؛ عقیده‌ای که برحسب آن گویا ایرانی برای جهان انسانی کاری نکرده و هرگز هم نخواهد کرد...

استخر به ضد این اظهارات بی‌اساس و یأس‌آور، قویاً قد علم می‌کند و بر ضرورت بیدار ساختن علاقهٔ حادث‌تری در ایرانیان نسبت به تاریخ ملی تأکید می‌ورزد؛ و بر آن است که باید به بقای گذشته علاقه‌مند شد، حفاظت آنها را تضمین کرد، و از آنها درس گرفت. ایران، اگر خصایص تمایزبخش خود را از دست بدهد، در بازار جهانی چه ارزشی خواهد داشت؟

وی، در پایان می‌نویسد که خوشبختانه رجلی تاریخی در ایران ظهور کرده و حیات ملی را به پیش رانده است. صرف‌نظر از موضوع مورد بحث و گفت‌وگو، اکنون این نغمه غالباً در ایران شنیده می‌شود و ما دفتر مجموعهٔ استدلالهای خود را دایر بر اینکه میان پدید آمدن رمان تاریخی و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی کنونی در ایران پیوند نزدیکی وجود دارد، در اینجا می‌بندیم. افکار عمومی در ایران به خوبی بر آن واقف است. در یکی از مقاله‌ها دربارهٔ لازیکا، که پیش‌تر از آن نقل قول کردیم، میان دورهٔ انقلابی، یعنی زمانی که فعالیت نویسندگان به‌خصوص می‌بایست در خدمت مبارزهٔ سیاسی باشد، از یک سو، و دوران سازندگی کنونی، که در آن تعادل عقاید حاصل گشته و در نتیجه اذهان آرامش یافته و می‌تواند به نگارش آثار تاریخی بپردازد، از سوی دیگر، فرق گذاشته شده است.

خوشبختانه اخیراً به واسطهٔ تولید شدن فراغت در افکار و رفع تشنج عقاید چندین تألیف خوب... در افق مطبوعات ایران ظاهر شده.

برای ما آسان خواهد بود در رمانهایی که از مطالعهٔ آنها فارغ گشتیم، بیش از یک خطابهٔ میهن‌پرستانه از این سو و آن سو گرد آوریم. هر چند نویسنده آنها را بر زبان یکی از «تیاکان بزرگ» خود جاری ساخته، به نظر ما، طنین پیامی خطاب به احساسات ملی خوانندگان از آنها به گوش می‌رسد. بابا شمعون به مانی می‌گوید:

... باید وطن و مملکت خود را دوست بداری و یقین داشته باشی تا سایر هموطنان تو سعادتمند نباشند تو سعادتمند نیستی؛ و آگاه باشی که این عقیده فقط می‌تواند همیشه ایرانیان را در عظمت و جلالت بدارد. (مانی نقاش، ص ۱۲)

ما، فی‌المثل، وصیت سیاسی شاپور را که در مانی نقاش عرضه شده یا اندرزهای سیاگزارس به جانشین خود و همچنین توصیف کشور ماد در آن زمان را که در عروس مدی آمده، ذیل همین سرعنوان جای دهیم.

کوشیدیم تا ملاحظاتی را در اینجا گرد آوریم که به نظر ما رمان تاریخی در ادبیات فارسی کنونی را به ایران‌شناسان نشان می‌دهد. اگر، با توجه به اینکه این نوع ادبی در ایران هنوز در اوایل عمر خود است، اظهارنظر قطعی دربارهٔ آن هنوز زود باشد، مع‌الوصف به نظر ما خالی از فایده نیست که از هم‌اکنون خصایص آن را معین کنیم. هر چند به این

قصه باشد که بتوانیم از آنها برای قضاوت درباره تحول آن استفاده کنیم.

آیا این تحول صورت خواهد گرفت و - اگر جواب مثبت باشد - در چه جهتی صورت خواهد گرفت؟ در حقیقت، ضمن باقی ماندن در سطح اجتماعی، می توان این پرسش را مطرح کرد که آیا این نوع ادبی رواج خواهد یافت؟ آیا به قشرهای بالا و نخبگان محدود خواهد ماند و عامه مردم به سنت افسانه‌ای که بزرگ‌ترین شاعران ملی آن را حفظ کرده‌اند، قناعت خواهد کرد؟ اگر چنین شود، چه بسا آن گسستگی و شکاف که باید از آن پرهیز کرد بیشتر و عمیق‌تر گردد. چون به حال شکوفایی و رونق رمان تاریخی زبان آور خواهد بود. رمان تاریخی، همچون هر اثر ادبی دیگر، برای آنکه پدیده‌ای انتزاعی باقی نماند و خواننده پیدا کند باید با کشور و مردم کشور پیوند زنده داشته باشد.

در سطح ادبی، این پرسش مطرح می‌شود که پیشرفت مطالعات تاریخی در ایران و توسعه معلومات دقیق و صحیح درباره گذشته تا چه اندازه به حال موفقیت آثار تخیلی رمان‌نویسان مساعد خواهند بود؟ صنعتی‌زاده در اثر خیالبافانه جالبی به نام **مجمع دیوانگان**، پیش‌بینی می‌کند که، در سال ۲۰۰۰، استاد تاریخی را که برای شاگردانش از فاتحان و جهانگشایانی سخن بگوید در دارالمجانین (تیمارستان) حبس خواهند کرد. بی آنکه چندان دور برویم و با قبول این امر که مطالعات تاریخی ممکن است در ایران (که در آن مورخان ارزشمندی چون سید احمدخان کسروی به سر می‌برند^۳) و در جاهای دیگر دنبال شود، می‌توان از آن بیم داشت که رمان تاریخی، همچنان که در اروپا شاهد بودیم، رواج کمتری داشته باشد.

مع الوصف، زمانی که سخن از محیط‌هایی بس متفاوت چون شرق و غرب در میان باشد، تعمیم هر قاعده سفت و سختی خطرناک خواهد بود.

رمان تاریخی در ایران، با رها شدن از تأثیر بیگانه، در یرتو بُرد وطن‌دوستانه خود، شاید ایام بسیار خوشی در پی داشته باشد. و این، آن چیزی است که ما صمیمانه برایش آرزو می‌کنیم.^۴

پی‌نوشتہ

۱. Comte de Monte - Cristo

۲. A. DUMAS (۱۸۰۲ - ۱۸۷۰)، رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس معروف فرانسوی - مترجم.

۳. از این نظر که در زمان ایش خانون، آخرین نفر از امرای سلسله اتابکان فارس، چون وی با منگوتیمور یکی از فرماندهان هولاکو ازدواج کرد، در حقیقت زمام امور به دست مغول افتاد. - مترجم.

۴. D'Artagnan قهرمان رمان سه تنگنادر Les Trois mousquetaires اثر الکساندر دوما - مترجم.

۵. مشخصات کتاب‌شناسی این اثر در خاناباا مشار به شرح زیر ذکر شده است: عشق و سلطنت، شیخ موسی نثری همدانی کیودراهنگی، ۲ جلد، بمبئی ۱۳۰۴ - ۱۳۰۳ ق. ۲۲۴ + ۱۸۴ ص؛ همدان ۱۲۹۸ ش. اما این رمان در ۳ جلد به ترتیب با عناوین عشق و سلطنت، ستاره لیدی، و شاهزاده خانم بابلی نوشته شده است. - مترجم.

۶. مشخصات کتاب‌شناسی این اثر در خاناباا مشار به شرح زیر ذکر شده است: داستان باستان یا سرگذشت کورش بزرگ، نصرالله‌زاده حسن بن ملا محمدرضا بدیع بهبهانی، طهران ۱۲۹۹ ش. سرب، ۲۲۲ صفحه.

۷. متأسفانه متن اصلی این نقل قول در دسترس نبود؛ تاگزیر از روی متن فرانسه به فارسی ترجمه و نقل شد.

۸. Sainie - Beuve (۱۸۰۴ - ۱۸۶۹)، مورخ و منتقد ادبی مشهور فرانسوی - مترجم.

۹. آن هم با ذکر عنوان اثر و شماره صفحه. هنگامی که چهره‌های داستانی او نامهای می‌نویسند یا سندی انشا می‌کنند یا تقاضایی می‌کنند، وی حتی الامکان مواظب است که مبادا با واقعیت تاریخی اختلاف پیدا کند و به نیروی تخیل خود اجازه نمی‌دهد تا آزادانه راه خود را پی گیرد.

۱۳. در متن، سره به سره.

۱۴. زَنار بر کمر بسته و کامل به سر (تاجی از مو بر سر). مترجم.

۱۵. در متن فرانسه Hakmatan و Hakbatan.

۱۶. بی‌مناسبت نیست این توضیح افزوده شود که شرایط اجتماعی و اقتصادی یگانه عامل اثرگذار در جریان ادبی نیست هر چند یکی از این عوامل است، با این قید که، به هر حال، این عامل، همچنان که عوامل دیگر محیطی - تربیت خانوادگی، پرورش فرهنگی، داد و ستدهای فکری، سوانح زندگی، سفرها، مطالعات و نظایر آنها مجموعاً فقط و فقط از طریق شخصیت اثرآفرین نه به طور مستقیم است که در اثر او بازتاب می‌یابد. مترجم.

۱۷. V.A. Joukovski.

۱۸. این مقاله پیش از پذیرفته شدن ترکیه و عراق در جامعه ملل نوشته شده است. - مترجم.

۱۹. پیداست که نویسنده از نظرگاه علایق خاص مستشرقان دستاوردهای آن دوران را بر می‌شمارد و می‌ستاید. - مترجم.

۲۰. E. RENAN (۱۸۲۳-۱۸۹۲) منتقد و مورخ مشهور فرانسوی. - مترجم.

۲۱. در متن، فقط ترجمه فرانسه آمده است. و، ما مطلب را از اصل اثر نقل کردیم. - مترجم.

۲۲. متأسفانه متن اصلی این نقل قول در دسترس نبود. تاگزیر از روی متن فرانسه به فارسی ترجمه و نقل شد.

۲۳. این جمله مربوط می‌شود به چهره از کسروی که هنوز موضعگیریهایی کنایی غیرعلمی و خام و ناشیانه او نسبت به باورهای عامه مردم ایران اعلام نشده و دعویهای غریب و غرورآمیز او بر ملا نگشته بود. - مترجم.

* نقل از «نامه فرهنگستان»، دوره هشتم، شماره دوم؛ تابستان ۱۳۸۵.